

سلطنت محمد شاه گرت ثالث

۶۲۳

مقاله یادگار

از آن زن و در افتاد و زن بی مبری نموده شوهر دیگر خواست و بعد از آنکه نویسنده پیدا شده میان او و شوهر دوم مناقشه هم رسیده زن گدازیب شوهر اول نمود من بعد بر سره مراجعت تو ملک کاجی جکت بردند و چون بیچیک گواه بروفق مذحای خود گذاشتند فتیحه این قضیه مشکل نمود احسرت ملک کاجی آنرا گرفت بندارم که تو راست میگوی و این نویسنده دروغ گو است بیا قدری آب در دو است من بریز تا متسکلی برای تو نویسم که این بعد از آن تو کاری نباشد زن برخاست و آنقدر آب که ضرر بود در دو است ریخت ملک گفت دیگر بریز باز اندک آبی که سیاهی را ضایع کند ریخت و در ان عمل احتیاط تمام بجا آورد ملک با حاضران گفت از احتیاط نمودن این زن جرم شده که این زن نیز بالاخره اعتراف بچی کرد و مناقشه از هم گذشت و چون محمد شاه استقلال تمام بهم رسانیده اکثر امرای فتحشاه مثل سغنی و انگری و غیره را بیست رسانیده سکرزینا باطل خود در گذشت و غش فتحشاه را نوکران او از هندوستان بکشمیر آوردند محمد شاه با استقبال رفته در حوالی مراد شاه زین العابدین دفن فرمود و این واقعه در سنه شصتی و عشرين و تسعایه روی نمود و چون ملک کاجی جکت ابراهیم ماکری را در زندان کرد سپهر او ابدال ماکری با اتفاق بعضی از مردم هند اسکندر خان بن فتحشاه را بشاهی برداشت بکشمیر آورد و محمد شاه و ملک کاجی جکت در نوپور پور رکنه مایکل در سنه اصدی و ثلاثین و تسعایه بجکت مخالفان برآمدند بکنده خان تاب مقاومت نیاورده در قلعه ناکام درآمد و ملک کاجی قلعه را محاصره کرده روزی چند جنگ مابین فریقین بود و در این اثنا از امرای سلطان که بقصد بی برآمدند نزد اسکندر خان میرفتند ملک کاجی سپه خود مسعود نام را بر سر ایشان فرستاد و جنگ مرده نموده کشته شد باقی از جانب مسعود روی نمود و اسکندر خان بنا کلام قلعه ناکام گذاشته بر رفت و ملک کاجی جکت قلعه در آمده ماکریان پریشان و ابرورد پی اسکندر خان رفتند و محمد شاه مسرور و مسنج مراجعت نموده صاحب استقلال گردید در این اثنا مزاج شاه بسعایت اعدا از ملک کاجی اعتراف یافت و ملک کاجی جکت توهم نموده بر اجوری رفت در جاهای اطراف را متقا و خود ساخت در نیوقت اسکندر خان که از پیش شاه شکست یافته رفته بود با اتفاق جمعی از مغلان فردوس مکانی ظمیر الدین محمد بابر پادشاه آمده لوپر کوت را متصرف شد ملک باری برآمد ملک کاجی جکت خبر و شنیده بر سر اورمت و بعد از جنگ اوراد و سیکر نموده نزد شاه فرستاد و شاه بواسطه آن دو لتوایی از ملک کاجی جکت راضی شده باز عمده وزارت با و تعویض نمود

۶۲۲

۶۲۱

تاریخ فرشته

و در چشم اسکند خان میل کشیده خاطر خود جمع ساخت ابراهیم خان پسر محمد شاه که به سمرقند بدو نزد ابراهیم شاه بود بدین رفته بود شاه ابراهیم بودی او را در خدمت خود نگاه داشت بدش محمد شاه را با لشکر بسیار رخصت کرده بود و در وقت مسد حادثه با شاه ابراهیم بودی بکشیر آمد و ملک کاجی جگت که بواسطه کور ساختن اسکند خان از شاه بخیده بود او را مستر بان او را بر بهانه که خواست در زندان کرده بعد از آن شاه را معیند ساخته ابراهیم خان را بشاهی برداشت مدت شاهی محمد شاه در نیرتبه یازده سال و یازده ماه و یازده روز بود

ذکر شاهی ابراهیم شاه بن محمد شاه

ابراهیم شاه چون بر تخت نشست ملک کاجی جگت بهمان دستور وزیر مستقل گردانید و ابدال ماکری بن ابراهیم ماکری که از دست جنای ملک کاجی جگت بگریخته بود درینا بلازمست فرودس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه آمده بعرض رسانید که از غلبه دشمنان پناه باین درگاه آورده ام اگر آنحضرت بنده را بلبشگری امداد فرمائید کشمیر را سهل و جی جبت بندگان اعلیٰ تشیر بنمایم آنحضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان قطف فرمود که در جنگل هم اینچنین مردم بهم میرسند و با سپ و خلعت سرفراز ساخته لشکر بسیار بهتری او تعیین فرمود و شیخ علی سیک و محمود خان سرداران لشکر گردانید چون ابدال ماکری دید که مردم کشمیر از مغلان تنفر خواهند جست برای مصیحت نام شاهی بر نازگشاه بن ابراهیم نهاده منوچ کشمیر کردید و از نظرف ملک کاجی جگت ابراهیم شاه را بر طرف در موضع سلاح از پرکنه با نخل لشکرگاه ساخت و طرفین مقابل هم فرود آمدند ابدال ماکری بملک کاجی جگت پیغام فرستاد که من بخدمت فرودس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رفته ام و آورده ام و شوکت و جلاست آن پادشاه بر تبه ایست که پادشاه ابراهیم بودی پادشاه در بی را که پانصد هزار کس داشت در طرفه آتین بنک تیره برآ ساخت پس خیریت تو در آنست که در سگک دولتخواه آن پادشاه بملک بارگاه می و اگر این دولت نصیب تو نیست زود تر براد با این لشکر جگت کن که وقت تنازع و تسابلی نسبت ملک کاجی جگت سید ابراهیم خان و شیر ملک و ملک تا زیر اسرار سه فوج ساخته بجنگ برآمد و از طرفین مقابل عظیم دست داده کس بسیار بقتل رسید

ابراهیم شاه

مقاله یازدهم

و از امرای نامدار ابراهیم شاه ملک تازی و شیر ملک و غیره که هر کدام رتبه عظیم داشتند تقبیل آخذ و ملک کاجی حکمت مضطر شده بشهر سرار ننمود و پنج پنجاهم نتوانست قرار گرفت بجانب کوهستان رفت و از احوال ابراهیم شاه که چه شد و کجا رفت هیچ معلوم نیست مدت شایبی او هشت ماه و پنج روز بود

ذکر شایبی نازک شاه بن ابراهیم شاه بن محمد شاه

او بعد از جد و پدر در شهر سمری کرجلو سس نمود و مردم کشمیر را که از مغلان متوهم بودند و لاسا کرده و کشمیریان از جلوس او خوشحالها کردند و از شهر برآمده در نوشهر که از قدیم پای تخت شامان کشمیر بود قرار گرفته ابدال ماکری را بوزارت دولیت برگزید و ابدال ماکری تعاقب ملک کاجی حکمت تا سواد جمل مگری کرده برگشت و چون معلوم نمود که بدست آوردن او ممکن نیست شروع در تقسیم ولایات نمود و بعد از تقسیم خالصه تمام ولایت چهار حصه قرار یافت یک حصه ابدال ماکری و یک حصه شیخ میر علی داد و حصه دیگر بسپاه واکذاشت و نوکران بابر پادشاه را مخف و هدایای بسیار داده و بجا بندر حضرت نمود و پیغام عتاب آمیز بملک کاجی حکمت فرستاده محمد شاه را نزد خود طلبید و شیخ میر علی انجارتقده محمد شاه را از قلعه لوهر کوت برآورد و هر دو با اتفاق کشمیر آخذ و ملک کاجی حکمت را گذاشتند که بیاید محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست

شایبی یافتن محمد شاه مرتبه چهارم بر مملکت کشمیر

مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانید پس نازک شاه که بیست سال و بیست ماه شایبی کرده بود و لیعهد خود ساخت و در سال فرود سس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از عالم فانی انتقال نموده جنت اشیا فی نصیر الدین محمد بجا یون پادشاه بر سر بر شایبی تکلیف فرمود و چون یکسال از شایبی محمد شاه گذشت ملک کاجی حکمت که بولایت کوهستان رفته بود جمعیت ابنوه از آن ولایت بهم رسانده در نواحی کهر آند و ملک ابدال ماکری استقبال نموده جنکت کرد ملک کاجی که بجهت به بهر آمد و از آنکه درین ایام کامران میرزا بولایت پنجاب تسلط تمام داشت شیخ علی بیگ و محمد خان مغل که بعد از فتح کشمیر بر حضرت ابدال ماکری مراجعت کرده بودند بخدمت کامران میرزا آمده بعرض رسانیدند که چون

مایان بر تمام ولایت کشمیر اطلاع یافته ایم اگر اندک توجه فرمائید بدست آوردن انولایت در کمال آسانیت کامران میرزا محرم بیگ را سردار لشکر ساخته با اتفاق آن امر که از کشمیر آمده بودند بر سر کشمیر تعیین نمود و چون افواج منحل گشتند رسیدند کشمیر بان تمام اسباب و اموال خود را از هر اسب در خانها گذاشته جانب کوهستان گریختند و افواج منحل رفته سحر را تاراج کردند و آتش زدند و بعضی کشمیریان که از کوهستان بچکمت منحل آمده بودند بقتل رسیدند و ابدان ماکری اول باین غضبیده بود که ملک کاجی بکمت به لشکر منحل همراه است چون یقین او شد که داخل منحل نیست اظهار اتحاد و یگانگی نموده او را با سپهران و برادران طلبیده محمد و سوسو کند در میان آورد و اینجی باعث قوت کشمیریان شده دل بر چکمت نهادند و با اتفاق جنگ عظیم با مولان کردند و مولان طاعت نیامده و بملکت خویش رفتند و بعد چندگاه ملک کاجی بکمت بواسطه کردند و خودی که از ملک ابدال معاینه کرده بود بیرون انجا راضی نشد و بهیچ رفت درین سال گذشته که سنه ۱۰۳۶ و ثلاثین و ستصایه باشد شاه سعید شاه سلطان کاشغر بهر خود شاهزاده سکند خان را بسرای میرزا حمید کاشغری با دوازده هزار کس از راه قتل ولاد بر سر کشمیر فرستاد و کشمیریان از او و صلاست و محابت ایشان کشمیر را خالی کرده بچکمت با طراف گریختند و پناه بکوهستان بردند کاشغریان بولایت کشمیر داده عمارات عالی را که از سنان سابق بود بچکمت برابر ساختند و شهر آتش زدند و خسرا بن و دکانی که در زیر زمین مدفون بود هم را بچکمت بر آورده تمام لشکر را بر ازاله و اسباب کردند و هر جا که اهل کشمیر پنهان شده بودند خبر یافته بر سر ایشان میزنند و ایشانرا بقتل میرسانند و اسیر طایفه و تاسه ماه این صحت در کاه بود و ملک کاجی بکمت و ملک ابدال ماکری و دیگر سرداران نامی بچکمت رفته پناه بردند و چون انجا بودن معصمت نداشتند بجانب کهاورد و باره دار و از انجا بر راه باوه از کوه فرود آمدند و بچکمت مولان قرار داده روان شدند اسکندر خان و میرزا حمید کاشغری نیز با لشکر انبوه در برابر ایشان آمدند و جنگی عظیم رویداده از سرداران کشمیر مثل ملک علی و میر حسن و شیخ میر علی و میر کمال کشته شدند و از کاشغریان نیز مردم خوب بقتل آمدند و کشمیریان خاستند که پشت بمرکه دهند تا ملک کاجی بکمت و ابدال ماکری پای جلالت محکم داشته کشمیریان و دیگر بچکمت غنیمت و تحریص نموده و در جلالت و مرواکی دادند و از طرفین چندان مردم مستول گشتند که از غیر شاربیرون بود و چند حالت

۹۳۶

سلطنت محمد شاه

سابقه

مقاله پارسی

پی سر بر فاسته به حرکت آمدند و هر آن سابقا مذکور شد از بام تا شام جنگ قائم بوده چون شب درآمد وین
 از عینم خود حساب گرفته بر یک بجای خود رفتند و هر دو طایفه از جنگ بر آمده بمصالحه راضی شدند پس کاشغریان
 صوف و سقراط و سایر نفایس نزد محمد شاه فرستاده نسبت خویشی قرار دادند و محمد شاه نیز با اتفاق ملک ابدال ماکری
 و ملک کاجی حکم صلح نامه نوشته باغوا سب کشمیر بجانب کاشغریان فرستاده قرار یافت که دختر محمد شاه
 در عقد از دو بچ شازاده سکندر خان درآمد و هندیان کشمیر که در دست مظان بودند را کند اقتضه کاشغریان باین
 صلح راضی شده منوره کاشغری کشتند و پریشانی که در کشمیر پیدا شده بود با من و در نهایت مبتدل شد درین سال دو
 ستاره ذات الافزاب یعنی دم دار طلوع نموده بود قحط عظیم درین ایام پیدا شد چنانکه اکثر خلایق به بلای کمر سنگی کجا
 کشته و بقیه که مانده بودند جلای وطن اختیار نموده بجای دور فرستند و حکایت دلجو که قتل عام کرده بود از دلها
 مردم فراموش گشته در جنب این حادثه آسان مینمود و این محنت تا ده ماه امتداد یافته انقطاع یافت و چون وقت
 میوه نیز رسیدنی بمجور فاجبهت رونمود و در نیوخت میان ملک کاجی ملک و ملک ابدال ماکری بخش در میان
 آمد در میصورت ملک کاجی ملک از شهر بر آمده درین پور تسرار گرفت و ملک ابدال ماکری بوزارت شاه
 قیام نمود و حکام و محال بر سسی که بر عایا میخواستند میکردند و بچکس بداد نیز رسید بعد چند گاه محمد شاه تبحر
 بهر ساینده هر قدر زری که داشت بمجا جان بخشید و بهمان بیماری از عالم گذشت مدت شایبی او پناه سال بود

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بن محمد شاه

ظا هر سلطان شمس الدین بعد از پدر بر تخت شاهی مکن حسته با اتفاق و در تمام ولایت را بر امر تقسیم نمود و مردم کشمیر
 از جهوس او خوشحالها کردند و در اندک مدت ملک کاجی ملک و ابدال ماکری با بهم نزاعی بهر سیده ملک کاجی
 شاهرا بقصد استیصال ملک ابدال ماکری بجانب کوسوار برد و ملک ابدال ماکری نیز با ستاده تمام در مقابل
 آمد آتش بر صلح قرار یافته ملک ابدال ماکری در کراچ که جایگزین بود رفت و شاه و ملک کاجی چک بری نگر محبت
 نمودند و باز بعد چند گاه ملک ابدال ماکری سر از اطاعت تافته در مقام غنا و شد و در ولایت کراچ خلایق

تاریخ فرشته

اما این مرتبه نیز قندهار باستانی بسکین یافت الغرض از احوال این شاه در تاریخ کشمیر زیاده بر این یافت شده ایام شاهنشاهی
شخص کرده مشرف کشیدن نازک شاه کرت ثانی بشاهی کشمیر

بعد از پدر پسرش نازک شاه بر سنده شاهی نشست اما هنوز پنج شش دهی نگذشته بود که میرزا حیدر ترک استیلا یافته قندهار
گشت و در ایام حکومت میرزا حیدر خطبه و سکه بنام نامی حجت آشیانی نصیر الدین محمد هاجون پادشاه بود

ذکر تسلط میرزا حیدر ترک بر مملکت کشمیر

در سنده ثمان و اربعین و نهمایه بوقتی که حجت آشیانی نصیر الدین محمد هاجون پادشاه از شیر شاه افغان سوار
شکست یافته بلاهور آمده بود ملک ابدال ماکری و زنگی بکت و بعضی اعیان مملکت کشمیر عریضه مبنی بر ترغیب گرفتن کشمیر
نوشته بوسیله میرزا حیدر ترک فرستادند و آنحضرت میرزا حیدر ترک را رخصت انصوب کرده قرار رفتن خود بنزد
چون میرزا حیدر ترک به بهر رسید ملک ابدال ماکری و زنگی بکت آمده مطن شدند و همراه میرزا حیدر ترک زیاده بر
سه چهار هزار سوار نمود اما چون براجوری رسید ملک کاجی بکت که حاکم کشمیر بود با سه چهار هزار سوار و پنجاه هزار
پیاده کتل گرفتند و با آورده بمورد چلما محکم ساخت میرزا حیدر ترک این راه را ترک داده بر اوج روان شد و ملک
کاجی بکت از روی غور محافظت آن راه نمود و میرزا حیدر ترک از کوه گذشته بفضای کشمیر آمده و بناگاه شهر سکرگرا
مصرف شده ملک ابدال ماکری و زنگی بکت استقلال یافته همات از پیش خود گرفتند و پرکنه چسپه بجاگیر میرزا نازک
فرمودند اتفاقا در همان اثنا ملک ابدال ماکری را عسر رسید لیکن سپهران خود را میرزا حیدر ترک سفارش نموده در گذشت
بعد از آمدن میرزا حیدر ترک بکشمیر ملک کاجی بکت پیش شیر شاه افغان سورهند و سستان رفته پنجاه هزار سوار
که حسین شروانی و عاهدان سوادار آنها بود مع دو فیل بگوشت آورد و میرزا حیدر ترک با اتفاق زنگی بکت متوجه د
اوشد و فرقیین باین موضع دزد و یار و موضع کاده صفات استند و نسیم فتح بر پرچم علم میرزا حیدر بکت ترک و زمین
شیر شاه افغان سواد ملک کاجی بکت هزفت یافتند و ملک کاجی بکت در بهرام کله قرار گرفت و عطا محمد یوسف

میرزا حمید ترک

۹۵۰ ^{مقاله باروم} حلیب مسجد جامع سری مکر تاریخ فتح مکر باقیه دور سنه خمین و شمایه میرزا حمید ترک در قلعه اندر کت اقامت نمود ۹۵۰
 ۹۵۱ و از آنکه در باب زکی حکت به کان شد او که بخت نزد ملک کاجی حکت رفت و هر دو اتفاق نموده در سنه همدی و خمین
 و شمایه بقصد استیصال میرزا حمید ترک رو سری مکر نهادند و بهرام حکت پس زکی حکت خود را سری مکر رسانید
 و میرزا حمید ترک هندکان کوکه و خواجه حاجی کشیر پرا بر فرخ وی تعیین کرد و او تاب بنا آورده بکجکیت و چون لشکر میرزا
 تقاب نمودند ملک کاجی حکت و زکی حکت تیر فرار غنیمت دانسته در بهرام کله قرار گرفتند و میرزا حمید ترک بکان
 کوکه و جمعی دیگر را در سری مکر گذاشته متوجه تسخیر تبت شد و از قلاع بزرگ قلعه لوسور را با حسن قلعه دیگر فتح کرد و در
 ۹۵۲ اثنی و خمین و شمایه ملک کاجی حکت و پسرش محمد حکت از مرض تبت لرزه بردند و میرزا حمید ترک این سال را
 ۹۵۳ بغرانت گذراند در سنه ثلث و خمین و شمایه زکی حکت با مردم میرزا حمید ترک کرده کشته گشت و سرش را
 ۹۵۴ با سر پسرش غازجان پیش میرزا آورد و در سنه اربع و خمین و شمایه ایلچی از جانب کاشغر رسیدند میرزا
 حمید ترک با جمعی از امرای خود با استقبال ایلچی در لار آمد و خواجه او به پسر مسعود حکت که مدت هفت سال در ولایت کاشغر
 جنگهای خوب کرده بر همه غالب بود با جان میرک سخنان صلح آمیزه میان آورده عهد و شرط قرار دادند و میرک میرزا
 بهمد سوگند اورا طلبید و قتی که او به بهرام در مجلس او آمد بخوار نموده کشیده بر شکم او زد و او همچنان خشم خورده گریخت
 و در جنگ در آمد و جان میرک میرزا بقاب او شتافت و او را گرفت و سرش از تن جدا کرده نزد میرزا حمید ترک در لار آورد
 بکان اینکه میرزا حمید ترک محفوظ خواهد شد لیکن عیدی زینا بعد از دیدن سر او در قهر شده بغضب برخاست
 و گفت بعد از شرط و عهد کشتن کی رالاین باشد میرزا حمید ترک گفت من این واقع خبر دارم بعد از این میرزا حمید
 ترک متوجه کسرتا شد هندکان کوکه و محمد ماکری و میرزا محمد و یحیی زینا را بس بول ساخته خود در موضع جها پور نزدیک
 کسوتار قرار گرفت و جماعت بهراول سر روزه راه در بکیر و قطع نمود و موضع دپوت که در جانب آب ما ~~است~~
 و چون لشکر کسرتا از جانب آب بود جنگ تیر و تفنگ در میان آمد و بیحکایت از آب عبور نمودند ~~و~~
 لشکر بان میرزا حمید از راه راست انحراف ورزیده خواستند که بکسوتار در آسند چون موضع دمار رسیدند باد تند کرد
 برخاست و روز تاریک شد مردم دمار هجوم نموده بر سر ایشان آمدند و هندکان کوکه که سر دماره بود با پنجس غیب گشت

تاریخ فرشته

و تبهه السیف بابر محنت بجزا تیس در ترک علی شدند و میرزا حیدر ترک از آنها برآمده در سنه خمس و خمیس و تسعایه مستوجب
 تبت گشت و در پور پرازدست کشمیر بان برآورده بجهت نظیر ناصر علی داد و بجای راهبلا عبدالقد و تبت خود را بملاقا ستم مقرب
 و تبت کلانرا فتح نموده علامت حسن نام با جگومت انجانین کرد و در سنه ست و خمیس و تسعایه میرزا حیدر ترک مستوجب
 قلع و نسل گردید و آدم که سر آمده میرزا را دید و در خواست گناه دولت جگت بر او نژاده ملک کاجی حکمت نموده میرزا
 قبول کرد و میرزا حیدر ترک و آدم که سر در نهر کاه نشسته دولت حکمت را انجا طلبیدند غالب چنانچه مرضی او بود و اعزاز و
 اکرام بخانیا و روز پنجشنبه آن دولت حکمت تهر کرده برخاست و فیلی را که بجبت پیشکش آورده بود همراه گرفته و انشد مردم
 خواستند که او را تعاقب کنند میرزا حیدر ترک مانع آمد و بعد از چند کاه میرزا حیدر ترک به کشمیر مراجعت کرد و دولت
 حکمت را با فغان بخان و جی حکمت و بهرام حکمت نزد بیعت خان نیازی که از پیش سلیم شاه افغان سوره بریت خوانده
 بر جوری آمده بودند فرستاد و سلیم شاه چون تعاقب نیازیان بموضع بدو از ولایت نوشهر رسید بیعت خان نیازی
 سید خان نیازی را که از معتبران او بودند نزد سلیم شاه افغان سوره فرستاد و سید خان نیازی مقدمات صلح در میان
 آورده مآد و سپهر بیعت خان نیازی را نزد سلیم شاه افغان سوره آورد سلیم شاه افغان سوره برگشته در موضع بن
 از نواحی شیا لکوت آمده قرار گرفت. ان مذکور بیعت خان نیازی را در باره آورده خوانند که او را بکشمیر برده میرزا
 حیدر ترک را در میان بردارند چون بیعت خان نیازی این معنی را بگوید قرار توانست داد بر معنی را نزد میرزا حیدر ترک
 فرستاده مقدمات صلح در میان آورد میرزا چون حسرتی و افریدست آن بر همین فرستاده بیعت خان نیازی از انجا
 در موضع بنیر که از توابع ولایت جموست آمد و کشمیر بان از جدا شده نزد سلیم شاه افغان سوره رفتند و فغان بخان حکمت
 پیش میرزا حیدر ترک رفت و چهل سبب و خمیس و تسعایه میرزا حیدر ترک خاطر از اجراء جمع کرده خواجہ شمس مغل را
 بفرستاد بسیار بر سالت سلیم شاه افغان سوره فرستاد و در سنه ثمان و خمیس و تسعایه خواجہ شمس مغل را پیش
 سلیم شاه افغان سوره با اسباب و قماش بسیار و ایچی بسین نام افغان بکشمیر مراجعت کرد و میرزا حیدر ترک شان فرستاد
 بسیار با ایچی سلیم شاه افغان داده رخصت نمود و میرزا قرا بهادر را بجگومت بهر بل تعین نمود و از کشمیر بان عبیدی نیا
 و نازک شاه و حسین ماکری و خواجہ حاجی را همراه او کرد و میرزا قرا بهادر و کشمیر بان از اندر کورت برآمده در باره مولد اقامت کرد

۹۵۲

۹۵۳

میرزا حسید

مقاله بیستم

در مقام فتنه شدند بعلت اینکه مغلان ایشانرا در مغل سربانی آوردند مغلان این مضمون را بسرفس میرزا حسید ترک رسانیدند
میرزا حسید در ترک این سخن را باور نگزیده گفت مغلان در فساد و فتنه کم از کشمیریان نیستند حسین ماکری برادر خود
ماکر برادر میرزا حسید ترک فرستاده تا از قدر کشمیریان او را آگاه کند و برین دارد که شکایت از طلبد میرزا حسید ترک
پنج آگاه نشده گفت کشمیریان چه طاعت داشته باشند که بشاهانند تیشند و لشکر را و اسپس بطلبد و در بیت و هم
رمضان در اندکوت آتش عظیم میداشته اکثر خانها سوخت میرزا قراجهاد و سایر مردم پیغام کردند که چون خانهای ما
سوخت اگر حکم شود بیاییم و خانها راست کنیم و در سال آینده متوجه بهر بل کردیم میرزا حسید ترک اصلا باین راضی نشد
خواهی و خواه این لشکر متوجه بهر بل گشت و عیدی زینا و سایر کشمیریان اتفاق کرده چون شب شد از مغلان جدا
شده بر کتل بهر بل بر آمدند و حسین ماکری و علی ماکری را از مغلان جدا ساخته همراه خود گرفتند تا با مغلان کشته
نویند چون صبح شد و با مردم بهر بل جنگ شده مغلان در کوچهها بند شدند و سپید میرزا کرکچیه در قلعه بهر بل رفت
و قریب هشتاد مغل تا مدار بقتل رسیدند و محمد نظیر و میرزا مستر اهداد دستگیر گشتند و بقیه آسب از راه بیج به بگرام گزیدند
میرزا حسید ترک از استماع این خبر نهایت محزون گشت و فرمود تا دیگهای نقره شکسته نذی که احوال در کشمیر رواج
سکه زدند و چهار کبیر ماکری را معتبر کرده اندید جاگیر حسن ماکری با و داد و اکثر اسلحه و حرفت را اسب و خرچی داده سپاس
ساحت و متعاقب این خبر رسید که ملا عبد القد از استماع خبر کوچ کشمیریان متوجه ملازمت بود چون نزدیک
باره حوله رسید کشمیریان هجوم کرده او را کشتند و خواجه قاسم در تبت خورد کشته شد و محمد نظیر در اجوری گرفتار گشت
و کشمیریان جمعیت نموده از بهرام در هنبیره پور آمدند میرزا حسید در ناچار بقصد جنگ ایشان از اندر کوت بر آمد
بکی جمعیت میرزا هزار کس بود و از مغلان مشعل عبد الرحمن و شاهراده و خان میرزا و مکه منحل و جبر علی و دیگران
که همه بقصد کس بودند مسدود میرزا حسید ترک در شهاب الدین پور اقامت نمودند و دولت حکمت و خازنجان
حکمت و دیگر سرداران با داد با اتفاق عیدی زینا جمعیت نموده بیرون پور آمدند و لذا بنا بر آمده در موضع خانپور
جمع گشتند و میرزا حسید ترک در میدان خالد کمره که متصل سربانی نکر است متروک نمود و فتح حکمت که پدر او از دست
مغلان بقتل رسیده بود بقصد انتقام پدر خود خواهد بهرام با سه هزار کس در اندر کوت داده عمارات میرزا حسید

میرزا حیدر ترک

حقالله باد

که در باغ صفا بود بسوخت و میرزا حیدر ترک را چون این جنس رسید بیا گفت این عمارت از کاشف نیاورده ام باز نماند
 آنی میتوان ساخت و جرحی عمارت شاه زمین العابدین که در سوپه پور بود بعضی عمارت میرزا حیدر ترک بسوخت اما میرزا
 این عمل خوش نیاید و لشکر بان عمارت عهدی زینا و نوروز بخت که در سری نکو بود سوختند و میرزا حیدر ترک در
 خانه پور آمده اقامت نمود و درین موضع درخت بیضا است که در سایه آن دو سیت سوار تواند ایستاد و صمد با تجربه
 که هرگاه بکشاخ او حرکت دهند تمام درخت بجزکت و جنبش مردمی آید آفتقه کشمیریان از خانه حرکت نموده در موضع
 اولی پور آمدند و فاصله زیاد از او کرده نماز میرزا حیدر ترک قرار داد که شیون برایشان برود پس میرزا حیدر
 برادر خود را که بصفه صلاح و تقوی ارادته بود بولی عهدی وصیت کرده از مردم بیعت بنام او گرفت و با اتفاق
 سوار شده بقصد شیون برآمد و در آن شب ابری سیاه پیداشد که چون نزدیک بجنه خواج حاجی که ماده
 دو کیل میرزا بود رسیدند از تاریکی هیچ نمی نمود و شاه نظر قورچی میرزا حیدر ترک میگوید که درین وقت چون
 می انداختم آواز میرزا حیدر ترک بگوش من رسید که گفت قیامت کردی داشتیم که در آن تاریکی ناکهانی تیری
 میرزا رسید و نیز منقول است که تصافی بر زبان او سیر زود و در روایت دیگر است که کمال کوکه او را بزخم شمشیر
 کشت اما بر قالب او غیر از زخم تیر چیزی دیگر نماند پس چون صبح شد در لشکر کشمیریان مشهور شد که منگشته
 افتاده است چون خواج حاجی بر سر او رسید دید که میرزا حیدر ترک است پس سر او زمین برداشت چون رفیق از او
 پیش نمائده بود چشمها باز کرده و جان بجان است برین سپرد آخرش مغلان باندر کوهت کرختند و کشمیریان بخش میرزا را دیده
 و غن کردند و بتعاقب مغلان شتافتند مغلان در اندر کوهت بخش حبه تاسه روز جنگ کردند روز چهارم محمد رو
 پولهایی مسی در ضربت می انداخت و او بهر که میر رسید میبرد آخر غامی زن میرزا حیدر ترک و حاجی خواهر او بمغلا
 گفتند که چون میرزا حیدر ترک از میان رفت صلح با کشمیریان بهتر باشد مغلان این سخن قبول کرده امیر خان مسلمان
 بخت صلح نزد کشمیریان فرستادند کشمیریان بصلح راضی شده خط عهد و سوگند نوشته دادند که با مغلان در مقام
 آزار نباشند حکومت میرزا حیدر ترک ده سال بود

اختصاص یافتن ناکه شاه کرت سیم بشاهی کشمیر

چون

تاریخ فرشته

مقاله ششم

۹۵۹

چون در روزهای قلعه شده کشمیر بان در تو شکانه میرزا حمید رترک در آمده فغانی امتعه بغارت بردند و ابل
 و عیال میرزا را در ساری مکر آورده در حویلی حسن منو جا دادند و ولایت کشمیر را در میان خود تقسیم نمودند چنانکه پرنه
 و یوسف بدولت چکت و پرنه و بی بنغازی چکت و پرنه کراج یوسف چکت و بهرام چکت قرار گرفت و یکت لکت
 خردار شالی بخواجه حاجی و کیل میرزا مقرر گشت و جمله امرای کشمیر خصوصاً عیدی زینا تسلط تمام گرفت و نازک شاه را
 بنشاهی برداشته نمونه میداشتند و در حقیقت عیدی زینا پادشاه بود و در سنه فتح و تحسین و شمایه سنکر چکت
 ولد حاجی چکت بواسطه آنکه بی جاگیر بود و غازیجان که خود را پسر حاجی چکت میگفت و جاگیر بسیار داشت خواست
 که از کشمیر بدر رود و تقضیل این حال این است که سنکر چکت بی ترود و شبیه پسر حاجی چکت بود و غازیجان چکت که
 چه شهرت داشت که پسر ملک حاجی چکت است اما در حقیقت پسر او نبود چه که ملک حاجی چکت بعد از مردن برادر
 خود حسن چکت زن او که بنغازیجان چکت مایل بود گرفت و در عرصه دوسه ماه غازیجان چکت متولد شد الفقه سنکر
 چکت بواسطه این امر خواست که از کشمیر بر آید ترود عیدی زینا را و چون این شهرت گرفت دولت چکت و غازیجان
 چکت اسمعیل نامت و بهر جور با صد کس بطلب سنکر چکت فرستاد و گفتند که اگر او نیاید بر زور آید سنکر چکت بطلب
 ایشان نیامده پیش عیدی زینا رفت آخر عیدی زینا با ایشان صلح کرد و پرنه که هزار دکه دار و ماور و بجا گیر سنکر
 قرار یافته تسکین فتنه شد در این ایام چهار طایفه در کشمیر عمرت بسیار داشتند اول عیدی زینا با طایفه خود و دو تیم حسن باگری
 ولد ملک ابدال ماکری با طایفه خود ششم کوریان که بهرام چکت و یوسف چکت و دیگران باشند چهارم کامیانت
 که حاجی چکت و دولت چکت و غازیجان چکت باشند پس بی زینا دختر خود را در عمت از دواج حسین خان ولد ملک
 حاجی چکت در آورده و دختر دولت چکت در عقد محتره ماکری ولد ملک ابدال ماکری در آورده و خواهر یوسف چکت
 ولد زینکی چکت کو توری در عمت پنج غازیجان چکت داخل گردید و این پیوند باعث قوت و جلد چکان گردید
 باخانی یکدیگر در اطراف منفرق گشتند عرض که غازیجان چکت ولایت کراچ و دولت چکت بسورپور و ماکریان
 بیانگل رفتند و ازین سبب عیدی زینا در ساری مکر اندو بکین نشسته در تیر و فرغ ایشان می بود و چون موسم باد بجان
 رسید زینا فرمود که مرغ و باد بجان بیارند که هر دو یکجا پیچید و این طعمایت لطیف و معطر ایشان بجز بهرام چکت و

تاریخ

سید ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند و یوسف چک نیاید عیدی زینا هر سه را گرفته مجوس ساخت و یوسف چک
 برینجی اطلاع یافته با سید سوار و مقصد پیاده از راه کراچ رفت بدولت چک پوست عیدی زینا چون دید که کشمیریان بچکان
 درآمدند از مغلان مشعل میرزا قراجه اور و میرزا عبد الرحمن و میرزا جان میرکت و میرزا یکه منغل و میرزا شاه و شایه هزاره چک
 میرزا و محنت نظیر و جرج علی نازندندان بر آورده رعایت کرد و بهر کدام اسپ و سر یا خرچی داده در موضع چک پوراقت
 انداخت و در این اثنا سید یعقوب و سید ابراهیم با اتفاق چارو که کلبان ایشان بود که بخت در کراچ رفت بدولت چک
 طی کشند و بهرام چک توانست که بخت در روز دیگر غارتخان چک باسی سوار در سری مکر آمد و عیدی زینا مغلان
 بچک او فرستاد و او پهلوانان با تمام حساب کرده و مغلان معطل ماندند در نیولاد دولت چک تیر آمده با غارتخان چک در
 سری نکر طی شده و با اتفاق در عید گاه قرار گرفته همیشه مابین سرفین چک بود تا آنکه بابا خلیل تر و عیدی
 زینا برای صلح آمد و گفت مغلانرا مستبار کردی و کشمیر باز از نظر انداختی مناسب نبود و امثال این سخنان گفته میان
 او و کشمیریان صلح داد و مغلانرا با اسل و حیل رخصت داد العرض غانجی خا سید میرزا حیدر ترک اندام بجای رفت
 و اهل بیت میرزا جرج علی دو دیگر مغلانرا کشند و خانم بکاش خورشید و متعاقب این وقایع خرامد که بیت خان و سعید خان و شهبان
 افغان که از قوم نیازی اند به ستم کشمیری آیند در در پر کنه پانها رسیده در کوه لون در آمده اند عیدی زینا و حسین ماکر
 و بهرام چک و دولت چک و یوسف چک با اتفاق بچک نیازان بر آمدند و طرفین بمقابل چه بگر رسیده
 جنگهای خوب کردند و پی پی ریسرزن بیت خان نیازی تیر جنگ مردان کرده شمیری بر علی چک انداخت آخر
 بیت خان و سعید خان و سپید خان نیازی و پی پی رابع در آن جنگ کشته شدند و کشمیریان مستح و ظفر در سری
 مراجعت کردند و سر ایثار بدست یعقوب نام پیش سلیم شاه افغان سوار فرستاد و بعد از آن میان کشمیریان
 هداوت بهم رسیده عیدی زینا با اتفاق منسج چک و لوهر ماکری و یوسف چک و بهرام چک و ابراهیم چک
 در خاکه آمده اقامت اختیار کردند و دولت چک و غازی چک و حسین ماکری و سعید ابراهیم و طایفه دو مان بکاشند
 در عید گاه متزل ساختند چون مدت دو ماه برین گذشت یوسف چک و فتح چک و ابراهیم چک از عیدی
 زینا جدا شدند دولت چک در آمدند چون دولت چک با جمعیت تمام سوار شده بر سر عیدی زینا

تاریخ فرشته

مقاله دهم

پرایه او تاب مقاومت نیاورده چنگک کز نخیه در مرورت در این اثنا خواست که بر اسپ دیگر سوار شود قضا
گد اسپ بر سینه اش سپرد بوضع سماک مخفی شد لیکن بهان از عالم رفت و نقش او را در سسری تکر آورده بوضع موسی
دفن کردند و امر خسروج کرده تا آنکه شاه رکنه بجز نامی از شاه می نداشت معاف داشته اراده خود سسری کردند بعد از امیر
حیدر ترک مرتبه ثالث ده ماه شغل فرمانروایی داشت

ذکر شاهی ابراهیم شاهی کمرت نسیم

وی پسر ارکشاه بود چون عیدی زینا از میان رفت دولت حکمت بدار الکلیف شده عیادت را از پیش خود گرفت
و چون دید که از کسی که نام سلطنت بر او باشد کزیری نیست ابراهیم شاهی بر داشت که نوزاد میداشت
خواجده حاجی و کسبل میرزا حیدر ترک از جنگل بر آمده پیش سلیم شاه افغان سوره رفت در بوقت عیدی زینا و شمشیر
و بهرام حکمت را گرفته در زندان کردند چون روز عید خط شد دولت حکمت بیای قاپون آمده سپهر اندازی شروع
کرد و یوسف حکمت در پای قاپون اسپ تاخت و پیاده که تیر تا راجع مسیگر در میان پانامی اسپ بند شد و یوسف
حکمت افتاد و گردنش بشکست در سنه ستین و تسه ای غارنجان حکمت و دولت حکمت را حدوت هم رسیده است
تمام بکشیر سپه اشده حسین ماکری و شمس زینا که در هندوستان بودند در سنه اصدی و ستین و تسه ای به غارنجان
ملق گشتند و پسران یوسف حکمت و بهرام حکمت پیش دولت حکمت آمدند و این اختلاف و نزاع تا دو ماه استداویا
آخر یکی از مزارغان بعنوان خضولی پیش دولت حکمت آمده در کوشش او گفت که مرا غارنجان حکمت پیش تو فرستاده که این
مردم را پی تقریب چهار ترو خود جمع کردی که اینها همه دشمنان تو اند و همین غارنجان حکمت گفت که دولت حکمت در مقام صلح
است چرا با او ستیزه میکنی پس این نوع مقدمات گفته میان ایشان صلح کرد و شمس زینا کز نخیه باز بند رفت در این ایام
قتیان کلان آمده که سفند های پر کنه که در و با آنکه در جاگیر صیب حکمت برادر نهر تمان حکمت مقرر بود در آنده بروند در حضور
دولت حکمت و سکر حکمت و ابراهیم حکمت و حیدر حکمت و در غارنجان و دیگر اعیان را بالشکر انبوه از راه لار بر سر تفت
کلان فرستاد و حیب خان حکمت که پسر او بود و سرعت تمام بهان راه که که سفندان بروند بتعاقب قتیان

۹۵۰

۹۵۱

ابراہیم شاہ

شامت و ناکاہ بقلعہ تبت کلان رسیدہ جنگ کرد و سردار ایشانرا بشیر کشت و ایشان ہمہ کرخستند صیب خان
 چکت پانچا منزل کردہ برادر خود و پیش چکت گفت تو باشکر سوار شو و در تبت کلان دراد و پیش چکت تعاضل کردہ
 بقول او عمل کرد و صیب خان چکت با وجود تھما کہ خون میرفت سوار شدہ بجات و قصرهای عالی تبت کلان در آمد و اہل
 تبت کلان تاب نیارودہ و چکت فرار نمودند و چہل کس از آن مردم کہ بقصر چھیدہ بودند دستگیر شدہ اہل آسیا
 نمودند کہ ایشانرا کشند و پانصد اسب و ہزار پارہ پتو و پچاہ کا و قحاس و دو بیت کوسخند و دو بیت توتلہ طلا تیر قبول کرد
 اما صیب خان چکت القات بسخی ایشان ناکردہ ہمہ را بردار کشید و از انجا سوار شدہ بقلعہ چکر آمد و القلعہ را نیز خراب ساخت
 و بتیان کلان سیصد اسب و پانصد پارہ پتو و دو صد کوسخند و سی کا و قحاس برای جناب صیب خان فرستادند و اسپان
 خوب کا شتری کہ برست اہل تبت کلان افتادہ و آن اسپان تیر از نشان گرفت و حیدر چکت ولد غازیخان چکت کہانی بجا
 رعناعی خود از نزد صیب خان چکت فرستاد کہ اہل تبت کلان این اسپانرا بجهت غازیخان چکت نگاہ داشته بودند لایق است
 کہ اسپانرا فرستند تا بغازیخان چکت رسانیم صیب خان چکت بر کمانی قریب دو صد کس فرستاد کہ با یکدیگر جنگ کنند
 اما مردم بصلح درآمدہ نگذاشتند کہ آمادہ جنگ کردند و بعد از آن بسری نگر آمدہ تمام این اسپانرا بردم انجا گذرانیدند و
 اثنی و ستین و شمایہ زلزله عظیم در کشمیر پیدا شدہ اکثر قریات و بلوہ خراب گشت چنانکہ قریہ نیلو آدم پور با عمارت
 و اشجار از تیر طرف کنار آب بہت انتقال نمودہ بانظر فکنا آب خراب کردید و در موضع ماور کہ در پای کوه واقعست پورا
 افتادن کوه مردم انجا قریب ششصد کس ہلاک شدند

۹۰۲

ذکر اسمعیل شاہ برادر ابراہیم شاہ در مملکت کشمیر

چون پنجاہ از حکومت شاہ ابراہیم کہ در حقیقت فرمانروای دولت چکت بود گذشت روز کار بجام غازیخان چکت شدہ و
 چکت منسوب و کول کردید و غازیخان چکت دم از استقلال زود بجهت نام شاہی اسمعیل شاہ را در سنہ ثلاث و ستین
 و شمایہ ہشامی برداشتہ و درین سال صیب خان چکت فرست کہ با دولت چکت یکی شود باین عنایت منوجہ
 مرداد و ن شدہ غازیخان چکت بفرغانہ چکت گفت برادر تو صیب خان چکت با دولت چکت یکی شدہ است

۹۰۳

تاریخ فرستہ

۲۸۶

مقالہ دس

مناسب آنت کہ تا آمدن او دولت چکٹ را بدست آریم کہ بعد از آمدن او کار مشکل خواهد شد تا گاہ دولت چکٹ کجائی در آمد و بعضی ذل رفت ناسکار مرغانی نماید درین اثنا غازیخان چکٹ رسیدہ اسپان اورا گرفت و اورا کہ گرنختہ بر کوہ جآئدہ بود بدست آورده کور کرو و بعد از آن حبیب خان چکٹ آمدہ غازیخان چکٹ کہ بوی خوب نبود نازک چکٹ برادر زادہ دولت چکٹ را طلبیدہ تکلیف و کالت نمود و او از منصب کور ساختن عمومی خود راضی نشد و غازیخان چکٹ خواست کہ نازک چکٹ را گرفته مقید سازد او خبر در شدہ کر بحیثیت و پیش حبیب خان چکٹ رفت

ذکر حبیب شاہ پیر اسمعیل شاہ

۹۰۲

چون دو سال از شاہی اسمعیل شاہ گذشت او فوت کرد و غازیخان چکٹ پسرش را بشاہی برداشت و در آخر سنہ اربع و ستین و ستما یہ نصرخان چکٹ و نازک چکٹ و سنکر چکٹ برادر غازیخان چکٹ و یوسف چکٹ و ہستی خان چکٹ ہمہ یکجا شدہ عمد بستند و قرار دادند کہ امروز غازیخان داروی خورده است و برادر او حسین چکٹ و رہند است اورا از بند برآوردند غازیخان چکٹ را بکیشیم چون این خبر بغازیخان چکٹ رسید یوسف چکٹ و سنکر چکٹ را از خود راضی کردہ پیش خود طلبیدہ و حبیب خان چکٹ و نصرخان چکٹ و در ویش چکٹ قرار دادند کہ قصات و علما را در میان آورده بعد و قول نرزد او خواہیم رفت و یا خواہیم کر بحیثیت و نصرخان چکٹ بقول پیش غازیخان چکٹ رفتہ در بند افتاد و حبیب خان چکٹ با تاقان نازک چکٹ پلہا سگتہ خروج نمودند و ہستی خان چکٹ بحیثیت تمام آمدہ طعن کشتہ غازیخان چکٹ لشکر بنویز بر سر ایشان فرستادہ سبک عظیم روداد اما شکر غازیخان بر نیت خورده بعضی گرفتار شدند و حبیب خان چکٹ فتح نمودہ در کوہ نامون رفت و غازیخان چکٹ بعد از آنکہ کان او بر نیت خوردند بقصد وضع حبیب خان چکٹ خود سوا شدہ بدو مرہ رفتہ و سہ چہار کشتی پیدا کردہ ہا سہ فیل و سید کس از آب بگذشت و چون بسیدان خالد کردہ رسید حبیب خان چکٹ تیر پیش آمدہ با بستی کس مصاف داد و بعد از جنگ مصعب حبیب خان چکٹ طاقت نیارودہ در آں جہم پل در آمد و اسب او در آن بند شدہ نتوانست گذشت در این اثنا قبلیانی از نوکران غازیخان چکٹ رسیدہ اورا از جہم کرد و غازیخان چکٹ بہ قبلیان فرمود تا سر اورا جدا سازد چون قبلیان دست بردان او بردا گشتن قبلیان نیز بہ بدان

حبیب شاه

مقاله دهم

گرفت و محکم گزید لیکن فیلیان عاقبت سرور را جدا کرده در کله ناست که نانه او بجا بود آورده بدار کشید و در پیش چاک و نازک چاک را نیز به دست آورده بدار کشید و بعد از چند که بهرام چاک از بند و ستان پیش غارنجان آمده برگزید که بوی نامون بجای او معتبر شد و از سری که مرض شد بدینچه از پخته زمین کرده که وطن او بود دست پس سکر چاک و فتح چاک و غیره نزد بهرام چاک رفته با اتفاق یکدیگر در پراکنه ۲۰ پورا آمدند و بسبب افساد نهادند غارنجان چاک سپران و برادران خود را بر سر ایشان تعین کرده و ایشان تاب نیاورده بجانب کوه که میخند غارنجان چاک همان روز آنها را بتعامت بسیار فرستاد تا اجتماعت را بدست آورند و روز دیگر خبر رسید که بهرام چاک از سر کوب بجای رفته و سکر چاک و فتح چاک از وی جدا شدند. غارنجان چاک به سرعت تمام در کوه به نامون رفت و تا شش روز بختش بسیار کرد که بهرام چاک را بدست آورد همیشه نشد چون احمد جوین برادر حیدر چاک ولد غارنجان چاک متعهد بدست آوردن بهرام چاک شدند غارنجان چاک بشهر مراجعت کرد احمد جوین در سر کوب که مسکن ریشیان یعنی صوفیان بود رفته همیشه نما گرفت و تقیث نموده آنها گفتند ما بهرام چاک را در کشتی نشانده در موضع بادلی بنانه امیر زینا رسانیدیم و ریشیان طایفه که هر وقت زراعت کنند و نهال نشانند و اتفاق کنند و تجرید گذرانند چون احمد جوین نزد امیر زینا رفته به شخص بسیار بهرام چاک را بدست آورد و در سری که آورده از حلق کشید و احمد جوین بخت و نصرت محض شدند درین ایام شاه ابوالمعانی که از لاهور کرخچه در بند بعضی که گران افتاده بود در تجرید پای برکتق یوسف سوار شده برآمد و با کاکانان که کشتا مثل میرزا حیدر ترک قاصد تجرید کشید گشت اما چون بر اجوری رسید از مغلان نیز جمعی با او گردیدند و دولت چاک کرد و فتح چاک و دیگر چکان و لاهور را گری هم نزد شاه ابوالمعانی آمده در سنه خمس و ستین و تسعایه متوجه کشید شدند و چون بیاره مولد رسیدند حیدر چاک و فتح خان چاک که محافظت ماه میکردند کرخچه موضع با دو کبی آمدند و شاه ابوالمعانی راه دولت را پیش گرفته به چاکس از سپاهیان قدرت تعدی بر عایا نماند و چون موضع باره پول که نزدیک با دو کبی است رسید بر بلندی فرود آمد و غارنجان چاک برادر خود حسین چاک را بر اول کرده خود در موضع که نمود استاد و کشید را که همراه شاه ابوالمعانی بود نیز خصمت او بر فرج حسین چاک تاخته او را در کردان ساختند غارنجان چاک بمردود و او مروی و مردانی داده بسیاری از کشید را بر اقبال آورد و فتح نمود شاه ابوالمعانی از مشاخره اینحال خجک رود را

تاریخ فرشته

۵۸۹

مقالہ دس

ہنا چون اسپ او در راہ ماندہ شد منعل پیش آمدہ اسپ خود را کہ تازہ زور بود با و دادہ خود آن اسپ ماندہ را کہ رفت
و پانجا ایستادہ کشمیر یاں کہ بتعاقب شاہ ابوالفتحانی میرفتند ہمہ را در راہ معطل کرد و قتی کہ کرتش او عالی شد کشمیر
پرسش هجوم آورده اورا بکشند و درین فرصت شاہ ابوالفتحانی بدرمت و غارتخان برکشند بنا دو کئی آمد و ہر
را کہ پیش او آوردند کردن زوالا حافظ میرزا حسینی کہ از خوانندہای جنت استیابی نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ بود بواسطہ
خوشحالی اورا نکشت و بعد ازین فتح لغرخان حکم داد از زندان برآوردہ و بعد از مت جلال الدین محمد اکبر پادشاہ

۹۰۵

فرستاد و لغرخان حکم بر لغرخان را دیدہ متوسل شد و در سنے ست و ستین و تسعایہ تغیری در مزاج غارتخان
حکمت راہ یافتہ سبیا و ظلم و تعدی نہاد و غلامین را از دستخوری تمام رویداد در این اشابع اورسایند کہ کپش
حیدر حکمت بافتان بعضی میخواست کہ شاہی کشمیر بکیرد غارتخان حکمت محمد جنید را کہ وکیل او بود و بہادر بہت را طلبید
گفت مردم اینچنین مسکونید باید کہ شما اورا نصیحت کنید تا بار دیگر این خیال بخود ماہ نہ پد پس محمد جنید حیدر حکمت را بجا
طلبیدہ اعراض کرد و شنام داد حیدر حکمت در غضب شدہ خنجر از کمر محمد جنید برآوردہ گرفتہ بر شکم او زدہ ہما بجا بکشت
مردم هجوم کردہ حیدر حکمت را گرفتہ و حکم غارتخان حکمت اورا کشتہ در زنیہ کوبہ بردار کشیدند و مردمانی کہ باو متفق بودند

۹۰۶

ہمہ را قتل رسانیدند و در سنے سبع و ستین و تسعایہ میرزا قرا بہادر از ہندوستان بالشکر بسیار و نہ زنجیر
آمدہ سہ ماہ در لالہ پور اقامت کرد و از کشمیر یاں نصرت حکمت و فتح حکمت وغیرہ و از کنگران نیز جمعی کثیر سسرہ داشت
و امیدوار بود کہ مردم کشمیر با و خواهند آمد درین اشان لغرخان حکمت و فتح حکمت و لو بہر داکری از پیش او کرختہ تر غارتخان
رفتند ازین عمر فتور کئی در شکر میرزا قرا بہادر راہ یافت و غارتخان حکمت از کشمیر برآمدہ در نوروز کوت رسید و پیادہ
بر سر میرزا قرا بہادر فرستادہ شکست داد و میرزا قرا بہادر کرختہ بقلعہ دایرہ در آمد روز دیگر میرزا قرا بہادر با از
پیادہ کرختہ فیلان وی بدست افتاد و پا ضد منعل تعقل رسیدند و چون مدت پنج سال از شاہی حبیب شاہ گذشت
غارتخان اورا در گوشہ می داشتہ خود لوی فرمانروایی برافراشت و نام شاہی را ہم بردیکری روانداشتہ خطبہ و سکہ بنام خود

کرد و خود را خانیشاہ خطاب کرد
ذکر حکومت غارتشاہ

غازیشاه

۹۰ غازیشان چکت برسم شاهان کشمیر جلوس نموده خود را غازیشاه خطاب داد لیکن بواسطه طت خرام که قبل این بهرسانده بود درین ایام او از او سبب برین خرام متغیر شده انگشانش نزدیک بود که بریزد و دور و دزدان جراحها بهر سید و در سنه شان و ستین و شمای پنج خان چکت و لوهرداگری و دیگر کشمیریان از غازیشاه متوهم شده بگوستان درآمد و غازیشاه برادر خود حسین چکت را با دو هزار کس تعاقب ایشان فرستاد چون ایام پرف آمد مخالفان چکت بشند و بقیه که ماندند در کتوار رفتند و از اینجا مضطرب شده پیش حسین چکت آمده پناه جتند حسین چکت کنه ایشان از غازیشاه در جاسنت و غازیشاه از سر حرایم ایشان گذشته جاگیرهای خود داد و در سنه سبعین و شمایه غازیشاه از کشمیر برآمده در لار قرار گرفت و پسر خود احمدخان را با اتفاق فتح خان چکت و ناصر کتاتی و امرای دیگر نامدار به شیرتبت کلان فرستاد و چون ایشان به چکر و بی تبت رسیدند فتح خان چکت بر خست احمدخان به تبت رفته بشهر درآمد و چون بتیان بجکت راضی نشده پیشکش بسیار قبول نمودند زود از میان ایشان برآمد و درینو لاجا طر احمدخان رسید که فتح خان چکت به تبت رفته برآمد اگر من چنین کنم ایل کشمیر همه تعزیریم خواهند کرد پس قرارداد که سریده برو و فتح خان چکت گفت رفتن شما مناسب نیست و اگر البته باید رفت بحقیقت بروند احمدخان کوشن سخن او نگذرد با پانصد کس رفت و فتح خان چکت را در منزل گذاشت بتیان چون احمدخان را سریده دیدند بر سر او آمدند و احمدخان تاب نیاورده گرفت و بفتح خان چکت رسیده گفت امروز چند اول شما باشد تا برویم و او بی هیچ توقف نگذرد پیش شد بتیان باور سید چون تنها دیدند بجکت پرداختند و فتح خان از کمال غیرت تنها بجکت کرده کشته شد غازیشاه از استماع این خبر در غضب رفته بر سپر اوضاع کرد چنانکه نباید و ایام دولت او بعد از چهار سال منقضی گشت

ذکر سلطنت حسین شاه

۹۱ وی برادر غازیشاه است در سنه احدی و سبعین و شمایه غازیشاه بعزم شیرتبت کلان از کشمیر برآمده در مولد کها اقامت نمود و بواسطه غلبه بیاری جناب چشمهای او از کار رفت و بعلق بچلشعار خود ساخته تعدادی میکرد و پیکان از مردم لعلت بر پان زر میکردت ازین جهت مردم از او بخیده و فرقه شدند جماعتی به پسر او احمدخان می شدند

تاریخ فرشته

۹۱

مقاله دهم

و جماعتی به برادر او حسین چک درآمدند و غارتشاه از استماع این سخنان مراجعت نموده بسری نگر آمد و چون حسین چک
مهر و شفقت او زیاده بود او را بجای خود بنیای بر داشت و دو کلاه و زرهای غارتشاه همه بخانه حسین چک آمدند و بلوازم
خدمتگاری قیام نمودند و بعد از پانزده روز غارتشاه تمام قماش و اسباب خود را دو حصه کرده یک حصه بفرزندان خود داد
و دیگر به بقالان سپرد که بهای آن برسانند بقالان بداد خواهی پیش حسین چک آمدند و حسین چک غارتشاه را منع
نمود و غارتشاه رنجبده خواست که پسر خود را جانشین خود سیازد حسین چک برین مطلع شده احمد خان پسر غارتشاه
و ابزال خان و دیگر اعیان را طلبیده از ایشان قول و عهد گرفت که مطیع او باشند غارتشاه از ترک شاهی پشیمان
شده مردمان خاصه خود و مغلان را طلبیده جمعیت نمود و حسین چک نیز مستعد مقابله شد تا لی شهر و قضاات در میان
آمده لشکری نایره فتنه نمودند و غارتشاه از شهر برآمده مدینه پورا قامت نمود و بعد از سه ماه باز بسری نگر آمد و حسین
استقلال کلی بهر سانسیده ولایت کشمیر در میان مردم تقسیم نمود و در سنده اشقی و سبعین و ستیایه حسین چک برادر
کلان خود سنکر چک را بر جوری و نوشهره جاگیر کرده فرستاد و متعاقب این خبر رسید که سنکر چک خروج نمود بنابر آن
جاگیر او محمد خان ماکری مستر کرده احمد خان و فتح خان چک و خواجه مسعود و مانک چک را بالشکر خوب بر سر او نشین
فرمود و ایشان رفته فرستاد حسین چک با استقبال ایشان رفته بسری نگر آمد و بعد چند گاه حسین چک معلوم کرد
که احمد خان و محمد خان ماکری و نصر خان چک قصد قتل او دارند خواست که ایشان را بگیرد آنها واقف شده بچیت تمام
پیش حسین چک می آمدند و حسین چک چون دانست که ایشان بر حقیقت حال واقف گشته اند ملک لودنی لوند را پیش
ایشان فرستاد که بگذاشته قول و عهد بکنند که هیچکس در مقام عداوت و گیری نباشد ملک لودنی لوند پیش ایشان رفته
بمقامات صلح پرداخت و همه در خانه احمد خان آمده برین شدند که احمد خان را که چند گاه حسین چک را ندیده
بود بخانه حسین چک برند احمد خان بعد از مبالغه بسیار قبول نمود و اتفاق نصر خان چک و ملک لودنی لوند بخانه
حسین چک رفت و قاضی حیب که از اعیان شهر بود مع محمد ماکری اینجا حاضر شده در دیوانخانه مجلس انعقاد یافت
و چون شب شد حسین چک گفت ما شب میل نموده بازی داریم چون قاضی مقرر است شما با اتفاق بیالافانه فر
حبت دارید که من بهم می آیم چون ایشان بیالافانه رفتند که از فرستاد تا ایشان را مجبور بس ساختند و بعد از آن

حسین چک

و بعد اذن علیخان و خاترمان را که نام اصلی او سنج خان بود بالشکر بسیار بر سر سکر چک که نزدیک ہراجوری بود فرستاد و ایشان رفتہ سکر چک را شکست دادہ با فتح و ظفر آمدند و خاترمان حسنیار نام پیدا کردہ حکم شد کہ امر ہر روز بخانہ او میرفتہ باشند و در سنہ ثلث و سبعین و شصت و شصت خان زمان پیش حسین چک کردند تا مردم را از در خانہ اورفتن منع فرمود و خاترمان در تہیہ بیرون رفتن از کشمیر بود کہ حسین مکاری آمدہ بخاترمان گفت چرا بدر میروی حسین چک بیکار رفتہ خانہ او خالیست بخانہ او باید رفت و تمام اسباب و خزینہ را متصرف باید شدہ این سخن را از او پسندیدہ با تعان فتح خان چک و لوہر داکری و امثال ایشان بر سر خانہ حسین چک رفتہ دروازہ را آتش داد و خواست کہ احمد خان و محمد ماکری و نصر خان از زندان برآورد و در نیوقت مسعود مانگت و انگری کہ ہر زندان موکل بود آب را در صحن دیوہ بخانہ سردا دنا کل شود و دو لٹخان نام شخصی از مردم چک ترکش بستہ ایستادہ بود بہادر خان ولد خاترمان برو تا حضرت و شمشیر بیروی انداخت اما بر ترکش او آمد و دو لٹخان تیری در چشم اسپ بہادر خان چنان زد کہ اسپ چراغ پاشدہ بہادر خان از اسپ افتاد و مسعود مانگت داکری سردار و انجنر بریدہ و خاترمان کہ بیرون ایستادہ بود کہ بخت و مسعود مانگت داکری اورا تعاقب نہودہ بدست آوردہ نزد حسین چک بردند و حسین چک فرمود تا اورا در زین کدہ برودہ کوشش و مہنی و دست و پا بریدہ برود کہ کشیدند و مسعود مانگت داکری را پسر خواندہ بخواب مبارز خانہ تیار داد و پیکتہ با نکل بجا کیر او مستر شدہ و در سنہ اربع و سبعین و شصت و شصت حسین چک فرمود تا احمد خان پسر خانہ نیشاہ و حضرت خان چک و محمد خان ماکری را میل در چشم کشیدند و خانہ نیشاہ از شنیدن این خبر بخت بسیار کشیدہ چون بیابا بود در گذشت حسین چک مدرسہ بنا نمودہ با صلوات علیا انجا صحبت میداشت و پرکنہ زین پور را بجا کیر این طائفہ مستر کرد و در سنہ خمس و سبعین و شصت و شصت لونی لوند بسبع حسین چک رسانید کہ مسعود مانگت داکری الخاطب مبارز خانہ میکویہ چون حسین چک را پسر خواندہ است باید کہ حسنانہ من حصہ بدہد حسین چک بغایت آزرده خاطر شدہ روز بخانہ مسعود مانگت داکری الخاطب مبارز خانہ رفت و در طویلہ ہوش اسپ بسیار دید خاطرش از مبارز خانہ منحرف گشت فرمود تا اورا مجوس ساختند و تمام عہدات جمعہ ملک لونی لوند قرار یافت در اندک مدت او تیر بخت آچہل ہزار ہزار شالی از سرکار خجانت کردہ بود مفید گشتہ علی کوکہ بجای او منسوب کردید و در سنہ ست و سبعین

۹۲۳

۹۲۴

۹۲۵

۹۲۶

تاریخ فرشته

۶۹۳

مقاله

سمایه قاضی حبیب که حقی مذہب بود روز جمعه از مسجد جامع برآمدہ در پای کوه ماران بزیارت قبور رفتہ بود یوسف نامی شیخ مذہب بود شمشیر کشیدہ و والد قاضی نمود و سر قاضی مجروح کشت شمشیر دویم انداخت قاضی دست خود ساخت انگشتان او بریدہ شد و غیر از تعصب کہ بواسطہ اختلاف مذہب بود چیزی دیگر در میان نبود مولانا کمال داماد قاضی کہ در کشپالکوت رفتہ تدریس اشغال داشت نیز ہمراہ قاضی بود یوسف بعد از مجروح ساختن قاضی بکربخیت و حسین چکت با کمک خود تیر شمشیر مذہب بود چون این خبر شنید کہ سزا تعین کرد تا یوسف را بندہ کردہ آورد و نزد مثل ملا یوسف و ملا فیروز و امثال ایشان را بجا کردہ فرمود تا آنچه موافق شرع باشد گویند فقہا جواب دادند کہ کشتن ایچنین کسی از روی سیاست رواست قاضی گفت من زندہ ام کشتن این شخص جایز نیست عاقبت اورا سنگسار کردند اتفاقاً در آن ایام جماعتی کہ باہر مذہب و اعتقاد کی بودند مشعل میرزا مقیم و میر یعقوب ولد با با علی برسیم علی کری از درگاہ جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بکشیر آمدند و چون بہ ہیرہ پور رسیدند حسین چکت خرگاہ بر پا کردہ چون شنید کہ ایچیان نزدیک آمدند حسین چکت از خرگاہ برآمدہ ایچیان نزد یافت و ہمہ باتفاق در سہرگاہ درآمدہ بجا نشستند و بعد از آن ایچیان با تہر حسین چکت در کشتی روانہ شہر شدند و حسین چکت بکشتی در نیامدہ سوارہ بکشیر رفت و خانہ حسین چکت بخت منزل ایشان تعین نمود و بعد از چند روز میرزا محتم کہ او تیر با یوسف ہم مذہب بود گفت چون بفرمودہ مفتیان یوسف را کشتند مفتیان نزد من فرستید حسین چکت مفتیان نزد او فرستاد قاضی زین کہ با یوسف در مذہب موافق بود گفت مفتیان در فتوی غلط کردہ اند مفتیان گفتند ما فتوی بکشتن او علی الاطلاق ندادہ ایم ما مقیم کشتن ایچنین بختہ سیاست رواست میرزا مقیم مفتیان را در مجلس امانت نمودہ بہ فتح خان چکت سپرد و بسیار ایذا کرد و حسین چکت بکشتی درآمدہ بکراج رفت و فتح خان چکت بکم میرزا مقیم مفتیان را بقل رسانید و رسانید در پای ایشان کردہ در کوچہ و بازار کردند و حسین چکت و خرفروزا با تہر و ہدایا سہراہ ایچیان بخدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ و بستاد اطار

اطاعت نمود

ذکر سلطنت علی شاہ

در سہ سب و سبعین و تنہایہ خبر رسید کہ جلال الدین محمد اکبر بادشاہ میرزا مقیم را در عوض خونہای ناسی کہ از

ذکر علیشاه

مقاله دوم

صدور یافته بود و مختل آورد و مختصر حسین حکمت رو کرده پس فرستاد و حسین حکمت را از استماع این خبر اسهال و سوری عارض شده تا سه چهار ماه استدا و یافت در بیوقت قهر جان و همت یوسف ولد علیخان حکمت را برینیداشت که نزد علیخان حکمت که در سوهور است برود و آنجا باشد چون یوسف پیش علیخان حکمت رفت مردم دیگر نیز نوبت نوبت گرفته نزد علی خان حکمت رفتند و حسین حکمت کسان فرستاد و بیغام داد که از ناچه کسای و واقعه پسر ترا هیچ تعرض نکرده پیش تو فرستایم علی خان حکمت جواب داد ما ما هم کسای نیست مردم خود بخود گرفته پیش ما می آید هر چند ضیعت میکنم فایده نمیکند آخر علیخان حکمت متوجه سری فرستاده در هفت گروهی فرستاد آمد و طاعت لایق لوند گرفته نزد علیخان حکمت آمد و حکمت از شهر برآمده در جله حاجم در یک گروهی سخن ساخت و اسرار محرم ماکری که در میان امرای او بودند در همان شب گرفته پیش علیخان حکمت آمدند و دولت حکمت که از مقر بان حسین حکمت بود با وی گفت چنان همه مردم از پیش ما گرفته میروند هبتر است که اسباب شاهی که بر سر آن نزاع است بعلیخان حکمت که برادر شاست و بیگانه نیست بفرستند حسین حکمت چهره قطاس و سایر اسباب شاهی بدست یوسف نزد او فرستاده گفت گناه من است که بجای شام بدهد علیخان حکمت بخانه حسین حکمت در آمده عیادت نمود و برود کرد که یوسف حسین حکمت شهر را بعلیخان حکمت سپرد و برین پور آمده اقامت کرد علیخان حکمت بعلی شاه ملقب شده ام شاهی با او قرار گرفت و دو که که و کلبان حسین حکمت بود بدار الملک شده بعد از سه ماه حسین حکمت از عالم رفت و علیشاه با استقبال جنازه او رفته در تروچه حیران بازار دفن کردید و در همان ایام شاه غارف درویش که خود را از اولاد شاه طهاسب صفوی پادشاه ایران میگردشید بود در لباس فقروار باب تصوف بود از لاهور نزد پیش حسین قلی خان ترکمان حاکم خجاست برآمده بکشیر رسید و الی کشیر علیشاه که شیعه و زیدیه بود مقدم آن بزرگوار را کرامی دانسته اظهار ارادت و اعتقاد نمود و بالتامس تمام دختر خود را در عقد او آورده او را مهدی احسن الزمان اعتقاد کرد و علی حکمت و نوز حکمت و ابراهیم حکمت ولد غازی شاه که همه را فنی بودند اعتقاد بسیار با و بهم رسانیده سجده میکردند و در آخر لایق بر امور دانسته قرار داد که او را بشاهی برود و چون این معنی بسع علیشاه رسید از نو بخیره در تمام نوز شد و شاه غارف که دنیا گری دستخیز مشهور بود این معنی را معلوم کرده آوازه در انداخت که اینجانی باشم و در عرض کیروز بلاهور یا بولاست

دیگر ختم

تاریخ فرشته

دیکر خواستہ رفت بعدہ پنہان شد تا مردم اعتماد کنند کہ غیب نموده است انابن از سر روز معلوم شد کہ دو مشتری دادہ در کشتہ
 نشستہ و بارہ لہ رسیدہ بر کوہ برآمد و علیشاہ کسان فرستادہ اورا از انجا آوردہ بوکلان سپرد چون مرتبہ دیدیم کہ گشتہ
 از کوہ صہتر سیلان گرفتہ باز آمد و نہایت مرتبہ علیشاہ معتدرا ہزار اشرفی بوجہ مرد دختر خود از گرفتہ طلاق حاصل کرد و خواہ سزا
 اورا نیز از جدا ساختہ نکاح داشت و اورا بہ نیت رخصت کرد و علی زای والی نیت کہ دم از محبت اولاد آل عباسینو باستقبال
 ایشان شتافتہ قدم اورا موہتی بزرگ شمرده در تعظیم و تجلیل آن بزرگ وقتہ فرو گذاشت نمودہ درخواست توطن
 ایشان در مملکت نمودہ بالتامس تمام دختر عزیز شریف خویش ببقدر ازدواج ایشان در آورده پس از چند کیمہ در انسر زمین رمل
 اقامت انداخت بنا بر استہدای حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ ارادہ مندر بندستان نمودہ چون بد از آنجا
 اگرہ رسیدند بدار بقار طلت فرمودند و در سنہ سبع و سبعین و ستمایہ علی چاکت ولد نوروز چاکت پیش علیشاہ آمدہ گفت
 کہ دو کیمہ در ہا گیر من آمدہ ظل انداختہ است اگر اورا منح خواہید کرد شکم اسپان خود را پارہ خواہم کرد علیشاہ این عہد ترا بر کف
 حمل کردہ ہمید کہ مقصود او پارہ کردن شکم علیشاہ است ازین سبب در غضب شدہ اورا بند فرمود و بولایت کراچ
 فرستاد و او از انجا کرخیہ پیش حسین قلیخان حاکم پنجاب رفت و در وقت ملاقات چون حسین قلیخان تواضع متعارف
 بعمل نیاردہ از لاجور برآمدہ باز بولایت کشمیر در آمد و علیشاہ اورا گرفتہ سمعیت کرد و ایند و او بعد چند کیمہ از بند کرخیہ بوشہر
 در آمد علیشاہ شکر بر سر او فرستادہ باز و سیکر ساختہ بزودی بردند و در سنہ ثمانین و ستمایہ علی شاہ لشکر بر
 کنتوار کشید و دختر از حاکم انجا گرفتہ مراجعت کرد و درین ایام علائقی و قاضی صدر الدین از درگاہ جلال الدین محمد اکبر پادشاہ
 بر رسم رسالت آمدند علیشاہ دختر برادر زادہ خود را بحیث خدمت شاہینزادہ کامکار سلطان سلیم مصوب ملا شہ
 و قاضی صدر الدین با دیکر تحف و پیشکش ارسال داشت و خطبہ و سکہ بنام نامی آن پادشاہ ساخت و ہمین ایام یوسف
 ولد علیشاہ بسعایت محمد بہت ابراہیم خان ولد خانچان بی رضای پدر بقتل آورد و از ترس پدر با تعلق محمد بہت کرخیہ
 بارہ مولد رفت و علیشاہ ازین اوضاع آزرده خاطر کشتہ در مقام علاج شد مردم درخواست کنادہ یوسف کردہ اورا
 طلبیدند و محمد بہت را کہ باعث این فتنہ بود و بند کردند و در سنہ ثمانین و ستمایہ علیشاہ شکر بر آورد
 کنتوار گشتوار نیز میکویند کشیدہ و دختر حاکم انجا را برای نیرہ خود میسوب گرفتہ صلح کرد و بشہر مراجعت نمود و در سنہ ثمانین و ستمایہ

۹۷۵

۹۷۹

۹۸۰

۹۸۲

۹۸۳

سلطنت علیشاه

غزلبشم

و ثمانین و تسعایه علیشاه بقصد سیر جمال گری با اهل و عیال خود رفت و حیدر خان نام ولد محمد شاه از اولاد شاه زین العابدین
که در کجرات می بود و وقتیکه جلال الدین محمد اکبر پادشاه کجرات را گرفت حد کاتب او بنزدستان آمد و بنوشتره رفته هموزاده
او سلیم خان که انجمنی بود با جماعت خود باور آمد علیشاه جسمی کثیر را همسرای لوبهر حکمت فرستاد و محمد خان حکمت که در آن
می بود از سرداری لوبهر حکمت حیدر پسر او را معتمد ساخت و لشکر او را گرفته پیش حیدر خان در نوشتره در آید
گفت که اسلامخانه را که مرد مردان است براه من فرستید تا رفته کشمیر را برای شافع نمایم حیدر خان از سخن او غرور شده
اسلامخانه را بسپرد او فرستاد چون در موضع حکیم نزل نمود دست جمع محمد خان حکمت اسلامخانه را بگذاشته
راست نزد علیشاه رفته مورد الطاف گشت و علی با گری و داد و گذارد و غیره که اراده دولتخواهی حیدر خان کرده بودند
مجبوس گشتند و در سنه اربع و ثمانین و تسعایه قحط عظیم در کشمیر افتاد اکثر مردم از شدت جوع در گذشتند و در سنه پنجم
و ثمانین و تسعایه علی شاه بالای سجد برآمده با علماء و صلحا صحبت میداشت و کتاب مشکوٰۃ شریف در آن مجلس
آورده بموجب حدیثی که در فضایل توبه وارد بود توبه کرد و غسل نمود و بنهار و تلاوت قرآن مشغول گشت و بعد از
فرغ عینیت چوگان بازی سوار شده در میدان عیدگاه بچوگان بازی رفته مشغول گشت تا گاه حنّه زین بر شکم
او خورده جهان الم در گذشت

ذکر سلطنت یوسف شاه

چون علیشاه در گذشت برادر او ابدال خان حکمت از ترس برادرزاده خود یوسف بجزایزه او حاضر شد یوسف سید مبارک خان
و با با غلبیل را پیش ابدال خان حکمت فرستاد و پیغام داد که آمده برادر خود را دفن کنند و اگر مرا بشاهی قبول دارند من با او
شاه حاکم باشم و من تابع شما خواهم بود چون آنها رفته پیغام یوسف را با ابدال خان حکمت رسانیدند او گفت من بجنه شما
می آیم و در خدمت کمر می بندم تا اگر من مضرتی نخواهد رسید و بال من بگردن شما خواهد بود پس سید مبارک خان که با ابدال خان
حکمت بود گفت ما را نزد یوسف شاه باید رفت و از قول و عهد باید گرفت پس باین قرار از مجلس برخاسته نزد یوسف
شاه رفت گفت که ابدال خان بجنه من نیاید اول علاج او باید کرد بعد از آن علیشاه را دفن باید نمود یوسف شاه سوار شد
بر سر او رفت و ابدال خان حکمت در مقابل آمده کشته گشته پسر سید مبارک خان جلال خان نیز در آن سفر که بختل رسید

تاریخ فرشته

مقاله دهم

دیگر علیشاه را بروشش شیعیان دفن کردند و یوسف شاه بجای او حاکم شده بعد دو ماه سید مبارکخان و علیخان حکم بقصد فتنه از آنجا گذشتند و یوسف شاه با اتفاق محمد ماکری که بر اول بود پیشدستی ننموده با دست کس بیرون مخالفان آمده لقبش رسید یوسف شاه امان طلبیده در پیر پور آمد و سید مبارکخان از استماع این خبر شکر و تیریا داده بقصد جنگ برآمد یوسف شاه تاب نیاورد و بموضع پرتغال که در جنگل است درآمد و سید مبارکخان بتعاقب او شتافت جنگ در پیوست و یوسف شاه کرجی بکو بهای اطراف درآمد و سید مبارکخان با فتح و فیروزی بکشیر آمد و علیخان حکم ولد نوزاد حکم را به قریبی طلبیده مجوس گردانید و چکان دیگر مثل لوبهر حکم و حیدر حکم و هستی حکم از هر اسب و دفعه اول پیش او نیامدند و در آخر چون بابا خلیل رسید بر خور داد پیش ایشان رفته شرط عهد نمودند و همه نزد سید مبارکخان آمده در حضرت یافته بخانههای خود رفتند و در راه قرار دادند که یوسف شاه را طلبیده بشناسند بر داریم پس تجیل تمام قاصدی نزد یوسف شاه فرستادند تا رفته بگوید که ما شما را بشناختیم قبول کردیم و از عمل خود پشیمانیم سید مبارکخان مضطرب شده قرار داد که با سپران و غلامان خود نزد یوسف شاه برود و باین عنایت علیخان حکم ولد نوزاد حکم را که در هند او بود همراه گرفته از شهر برآمد و دولت حکم که از امرای او بود چون از پیش او بگریخت مضطرب شده علیخان حکم را از قید خلاص کرد و خود بسریه بخانقاه بابا خلیل درآمد حیدر حکم بعلیخان حکم پیغام کرد که این همه تردد و کوشش بجهت تخلص شما بود و یوسف حکم ولد علیخان حکم با بدر کفایت که حیدر حکم در مقام خدمت است علیخان حکم سخن او را قبول نموده بجهت پیوست و همراه او سید مبارکخان و امثال او همه بجا بودند چون علیخان حکم با دیدن گرفته مقید کردند پس از آن همه قرار دادند که لوبهر حکم را بشناسی بردارند درین اثنا یوسف شاه بجا پور رسید شنید که کشمیریان لوبهر حکم را بشناختی قبول کردند و از آنجا در موضع قابل آمده تمام مردم خود را همراه گرفت و از راه جوبیش سید یوسف خان شهیدی که از امرای کبار جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود جهت استمداد بجا پور آمد و با اتفاق او راه مانسنگ بفتح پور شبکری رفته ملازمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه در یافت و جلال الدین محمد اکبر پادشاه که همیشه در فکر کشمیر بود فرجه یافته بهمانه امداد یوسف شاه را به مانسنگ و سید یوسف خان شهیدی را بجانب کشمیر مقرر و آنها با اتفاق یوسف خان در سنج و ثمانین و سنما به از فخور شبکری روانه کشمیر گشتند لیکن در لونت